

شهيد محمدرضا كشاورز



نام پدر	محمود
تاریخ تولد	۱۳۴۴/۰۹/۱۱
محل تولد	بوشهر - دشتی
تاریخ شهادت	۱۳۶۲/۰۵/۰۱
محل شهادت	پیرانشهر
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	دانش آموز
تحصیلات	دوره راهنمایی
مدفن	خورموج

زندگینامه

زندگینامه شهید

شهید محمد رضا کشاورز فرزند محمود در سال ۱۳۴۴ در خورموج در خانواده‌ای مستضعف و بسیار معتقد و متدین و پایبند به مبانی اسلامی متولد شد. مادر که در تمام لحظه‌های زندگی عاشق اهل بیت و روضه و با محبت معصومین و نور قرآن بزرگ شده فرزند خود را با همان ویژگی‌ها پرورش داد و در دامن پاک خود بزرگ کرد. شهید تحصیلات ابتدائی را در دبستان حکمت و تحت تعلیم و تربیت معلمان وارسته‌ای همچون مرحوم حاج خدر میرکانی □ مؤیدی - محمد میرکانی و دوره راهنمائی را تحت تربیت اساتیدی همچون آقایان هاشمی □ هدایت نیا سیف الله شیرکانی و محمد شیرکانی در مدرسه خورموج پایان برد. سال سوم راهنمائی همزمان با جنگ تحمیلی بود و شهید در بسیج ثبت نام کرد. و شهید با فعالیت در مسجد بسیج و فعالیت شبانه روزی حیات تازه‌ای را شروع کرد. شهید با عشق و علاقه به حضور در جبهه‌ها در تابستان ۶۲ اعزام و در نتیجه در عملیات والفجر ۲ در منطقه پیرانشهر حاجب عمران در تاریخ ۲/۵/۱۳۶۲ به درجه رفیع شهادت نایل گردید.

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام خدایی که یار و یاور مستضعفان است

به خدا قسم هیچ امر مکروه و خلاف انتظاری برای من رخ نداده است. همان رخ داده که می خواستم به آرزوی خود که شهادت است رسیدم مثل من مثل کسی است که شب تاریک در جستجوی آب در صحرایی می گردد و ناگاه چاه آبی یا سرچشمه‌ای پیدا می کند. مثل من مثل جوینده‌ای است که به مطلوب خود نائل شده باشد.

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

به پدر و مادر عزیزم سلام می‌رسانم امیدوارم که این سلام گرم و آخر مرا بپذیرید. اینک که در میان شما نیستم می‌دانم چه احساسی دارید. امیدوارم که این احساس از روی علاقه و عشق به خدا باشد و هیچگونه ناراحتی به دل راه ندهید، چون کسی که به من جان بخشید و زندگی داد اینک جانم را خرید و با کمال میل و خوشبختی جانم را هدیه کردم و باز می‌گردم بسوی محبوبم. ملت شهید پرور! و ای امت قهرمان! پشتیبان ولایت فقیه باشید و اسلام را یاری کنید تا ظهور مهدی که انشا الله این انقلاب به انقلاب امام زمان (عج) متصل خواهد شد و اسلام در تمام جهان سرفراز و فراگیر خواهد شد و به برادر عزیزم می‌گویم و وصیت می‌کنم که امام را یاری کنید. چون امروز روزی است که ای برادر! من و تو در کنار هم بجنگیم بر علیه کفر، روزی نیست که دست روی بگذاریم و بگوئیم به ما چه؟ کسی که این دین را قبول کرد باید خون بدهد.

برادر عزیزم! اسلام امروز نیاز به ما خانواده‌های مستضعف دارند نه نیاز به فئودالها و سرمایه دارها نه آنهایی که نشسته‌اند در خانه و فقط پول جمع می‌کنند و چشم به این دنیا دوخته‌اند مگر اینها تا چقدر زنده هستند آخر از این دنیا خواهند رفت ای کور دلان تا کی نادان هستید که نفس اماره بر شما غالب شده نه فکر دنیا هستید نه فکر آخرت و برادر عزیز و برادران مسلمانم با این دسته و گروه مبارزه کنید و به خواهرانم می‌گویم زینب وار باشید و صبر را پیشه گیرید که خداوند ابر دباران و صبر کنندگان را دوست دارد و این پیام آخرم را در مرگم گریه نکنید تا دشمن شاد نشود تا کور بشود چشم آن منافقان و دنیا پریشان و در آخر خواهش می‌کنم امام را دعا کنید برای پیروزی رزمندگان اسلام برای شفا مجروحین و معلولین و فرج امام زمان (عج) دعا کنید و خانواده شهدا محترم بشمارید که پیروزی‌های ما مرهون همین شهدا است تمام عمرم فدای یک لحظه عمر امام.

والسلام علی عباد الله الصالحین.

برادر حقیر شما محمد رضا کشاورز. آذر ۲۸/۹/۶۱

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار.

خاطرات

ویژگی های برجسته شهید.

با اینکه در اواخر دوره راهنمایی تحصیل می کرد و در آغاز جوانی بود اما رفتار و کردار او فراتر از آن نشان می داد و از تجربه و اندیشه بالائی برخوردار بود. خدمات مستمر و شبانه روزی شهید در مسجد میرزا نشانه عشق و علاقه او به نماز و محافل و ذکر اهل بیت و روحیه ایثار و شهادت بود. نسبت به پدر و مادر مطیع محض و ادب و احترام زیادی قائل بود. گذشت و تواضع با اهل منزل و رعایت ادب نسبت به دوستان از ویژگی های برجسته شهید بود. هر چند نسبت به همه مردم، شهید ادب و تواضع داشت اما نسبت به سادت احترام ویژه ای قایل بود.

همسفر خاطرات شهید:

تدوین وصیت نامه (نقل از برادر شهید، علی کشاورز

آذر ماه ۱۳۶۱ بود یک شب برادر شهیدم به من گفت علی جان کمک کن تا وصیت نامه ام را بنویسم. من با کمک شهید وصیت نامه ایشان را تدوین کردم. درست در همان لحظه یاد موضوعی افتادم، مدتی قبل شهید اسماعیل کشاورز پسر عمویم نیز همین تقاضا را از من کرد و بعد به شهادت رسید و اتفاقاً شهید خسروپور نیز قبل از آن همین تقاضا را از من نموده بود و بنده وصیت نامه شهید خسروپور را تدوین کرده بودم و به فیض شهادت رسیده بود. احساس کردم برادرم نیز به فیض شهادت خواهد رسید. خبر شهادت (نقل از حسین زارعی همرمزم شهید) در عملیات والفجر ۲. قبل از عملیات، شهید محمد رضا کشاورز آن روز تک تک بچه های هم شهری و هم محلی را وداع و خدا حافظی کرد. و در چهره اش اطمینان خاصی نسبت به شهادت وجود داشت. از نورانیت چهره اش می شد شهادت را دید و واقعاً وقتی به چهره و حرکات شهید نگاه می کرد می دیدی که وداع معمولی نیست.

ایثارگری شهید:

نقل از همرمزم شهید حسین زارعی

در موقع عملیات وقتی یکی از فرماندهان مجروح شده بود ☐ شهید محمد رضا از ستون جدا شد. هر چه فریاد زدیم خطرناک است جلو نرو. او برای نجات فرمانده مجروح تلاش بسار کرد و هنوز به نزدیکی او نرسیده بود که صدای انفجار بلند شد و جسد مطهر شهید پاره پاره شد. به حدی که همرمزمان شهید علی نجفی و علی شاکری به سختی جسد پاره پاره او را در یک پتو جمع آوری کردند و اگر جلو چشمان به شهادت نمی رسید به علت سوختگی و پاره پاره شدن قابل شناسائی نبود.

ثبت نام در سپاه پاسداران: (نقل از علی کشاورز برادر شهید)

موقعی که برادر شهیدم در جبهه حضور داشت سال ۱۳۶۲ بود از من خواسته بود مدارک سوم راهنمایی را برای او بفرستم. به مدرسه مراجعه کردم و از آقای هاشمی یکی از معلمان شهید خواستم تا مدارک تحصیلی او را بدهد،

در مورد تصمیمش سؤال کرد. گفتیم تصمیم دارد در سپاه پاسداران سنندج ثبت نام کند و او در همانجا مشغول به خدمت شد و تا چند سال موقع سالگرد شهادتش تسلیت مخصوص سپاه کردستان به ما می‌رسید.

خبر شهادت (نقل از برادر شهید علی کشاورز)

من در آموزشگاه نظامی رشت بودم. یک روز صبح از خواب بیدار شدم، روی تخت نشسته بودم و خوابی را که شب قبل دیده بودم برای دوستانم تعریف می‌کردم و گفتیم حتم دارم برادرم شهید شده. مضمون خوابم این بود. خواب دیدم وارد مسجدی شدم، سیدی را با عمامه سبز در انجا دیدم، یک فنجان چای جلویم گذاشت، خواستم با یک حبه قند چای را بخورم یکی از دوستانم حبه قند را از دستم برداشت و خورد و من هم در عالم خواب به او گفتم: همین یک حبه قند را داشتم، تو هم از دست من گرفتی؟ گفتم: تعبیر خوابم را می‌دانم □ برادر مثل قند شیرین است و این خبر شهادت اوست. ساعت ۹ صبح، ارشد گروهان، آقای مسعود ناظری آمد گفت: آقای کشاورز! برو اتاق جانشین فرماندهی با شما کار دارد. بعد از احوالپرسی به من گفت: می‌خواهم چند روز مرخصی تشویقی به شما بدهم. برو وزود هم برگرد. گفتم: آقای رحیمی! شما خیال می‌کنید من خبر ندارم برادرم شهید شده؟ می‌گویند پدرت مریض است گفت: کی می‌گوید؟ فوری ارشد گروهان را صدا زد، خیال می‌کرد او گفته و معلوم شد خواب دیده‌ام و در خواب حقیقت را فهمیده‌ام - خلاصه برگه مرخصی را گرفتم و آمدم به سمت بوشهر. در راه یکی از سادات به نام آقای سید بهروز با خانواده‌اش همراه من بودند، اصرار می‌کرد که به خانه آنها بروم، می‌گفت: پدرت سخت مریض است و خانه عموست. وقتی او مرا به خانه عمویم رساند وقتی پلاکاردهای تسلیت را دیدم به شتاب خود را به منزل رساندم و وارد محفل عزاداری شهادت برادرم در حسینیه شدم و پس از شرکت در مراسم هفته برادرم به خدمت برگشتم.

آنها خدا دارند: (نقل از خواهر بزرگ شهید)

نازه صبح از خواب برخاسته بودم و جایمان را جمع می‌کردیم که از بلندگو شنیدیم که اعلام کرد امروز تشییع جنازه سه شهید برگزار خواهد شد. شهید طوافی □ قاسمی و کشاورز. با ذکر نام پدر شهدا □، دفعه اول بی خیال شدم گفتم شاید کسی دیگری باشد. رفتم منزل پدرم دیدم قفل است، رفتم منزل عمویم، پدر شهید اسماعیل کشاورز دیدم آنها هم خانه نیستند، باورم شد که برادرم شهید شده، رفتم بنیاد شهید آن قدر شلوغ بود که وارد جمعیت شدم و در دریای اشک، جسد مطهر برادرم را تشییع کردیم. مردم خیلی احترام گذاشتند.

شهید محمد رضا خیلی بچه‌های مرا دوست داشت. اواخر تابستان بود، به خانه ما آمد به پسر بزرگ من محمد گفت: شما دعا کنید من وارد سپاه شوم برای همه شما لباسی می‌خرم بعد از چند روز آمد خانه ما در حالیکه یکدست لباس ورزشی برای محمد خریده بود و خدا حافظی کرد. در حالیکه از پذیرشش در سپاه سنندج خوشحال بود. درست یک ماه پس از رفتنش خبر شهادت او را آوردند.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران